



۲۰۱۹/۰۱/۲۰

م. اسحاق نگارگر

## آیا حکومت بر مردم حق است؟



تجربه سیاسی در کشور ما عمر بسیار طولانی ندارد. من نمیخواهم بر رویدادها و اشخاصی که اکنون از میان ما رفته اند قضاوت بکنم. وقتی می گویم که تجربه سیاسی در کشور ما عمر دراز ندارد مقصودم این است که جامعه ما به هر دلیلی که بوده از کاروان تغییرات و تحولات جهان بی خبر افتاده بود و زلزله های سیاسی که در دوروبر ما رخ میداد با وجود اینکه برای دیگران شدید بود نمی توانست ما را که در دهلیز تاریخ به خواب رفته بودیم بیدار کند. برای من این یا آن روشنفکر چپ یا راست تان را مثال ندهید که اینان همیشه با عدم تفاهم مردم عادی یا کوچه و بازار رویه رو بوده اند. اگر جرقه ای در یک گوشه روشن می شد، این جرقه در همان جا که روشن شده بود خاموش نیز می شد. آنان که جرقه را افروخته بودند در دهلیزهای تاریخ زندان می افتادند و مدتی بعد از یادها می رفتند و دلیل عمده اش نیز بی سواد بودن اکثریت مردم بود که توانایی خواندن رانداشتند و زبان رادیو نیز از سطح فهم مردم عادی بالا بود. برای ما همه چیز در کلمه پادشاه گردشی خلاصه می شد. ما نه از اخبار یا رادیو که تا سال ۱۳۱۹ هـ ما اصولاً رادیو نداشتیم بلکه از افواه می شنیدیم که مردی که او را پسر سقو میخواندند برخاست و در نتیجه شورش او پادشاه گردشی شد و امان الله خان فرار کرد. حالا آن پسر سقو که بود چرا بر ضد امان الله برخاست و چه گونه امان الله روانه اروپا شد مسایلی بود که در محدوده عقل تازه از خواب برخاسته ما نمی گنجید. تا سلطنت محمد نادر خان و پسرش محمد ظاهر شاه حال بر همین منوال بود. می گویند ظاهر شاه مردی معتقد به دموکراسی بود (من فقط به روایت اشاره می کنم و درستی یا نادرستی اش به عهده راوی است) اما جبر زمان بود یا هر چیز دیگر در دوران محمد ظاهر شاه معارف تا حدی پیش رفت و جوانان کتابخوان با زلزله های که در دوروبر شان رخ داده بود آشنا شدند و زنان هم هر چند با چادری مکتب رو و حتی فاکولته رو شدند و خلاصه اینکه ظاهر شاه خواه در نتیجه اختلاف با پسر عم خود و خواه به حکم اعتقاد خود بدین فکر افتاد که حکومت را از سلطنت جدا کند و مشکل از همان جا شروع شد. بی تجربگی سیاسی کار به دست مان داد و ما هر کدام جدا از دیگران شعار انقلاب سردادیم و به گفته یکی از دوستان چاریکاری من شروع کردیم که خود پادشاه را سنگ دورک بزنیم. مردم بی سواد و از همه جا بی خبر و روشنفکر و کتابخوان تا مغز استخوان انقلابی و بالاخره منفعت های بیگانه بوریاوی جمهوری دودخان را فراچید و بعد از همان تاریخ همه

مردم ما را بر مبنای منفعت خود مانند چرخک به چپ و راست چرخاندند. ما تا امروز نیز در سیاست درگیر همان اشتباهات هستیم که دیگران به ما تلقین کرده اند.

من از همین جا بر می‌گردم به عنوان نگارش خود یعنی (آیا حکومت بر مردم حق است؟) نُخست فرق حق و وظیفه را از یکدیگر باید تفکیک کنم. شما ثروتی را از پدر به ارث گرفته اید. این حق شماست و می‌توانید در این حق به میل خود تصرف کنید. وضع جسمی یا عقلی شما حق تان را نمیتواند سلب کند. باز به عنوان تبعه یا رعیت کشور خود از یک رشته حقوق مدنی برخوردار هستید و کسی نمی‌تواند این حقوق را از شما سلب کند و اما برای آسانی کار بیایید فرض کنیم که شما میخواهید خانه‌تان را آباد کنید و برای آباد کردن خانه، شما به مهارت های گوناگون ضرورت دارید به طور مثال مهارت های معماری، نجاری، آهنگری، شیشه سازی و غیره و بنابراین وظیفه ساخت خانه را شما مجبور هستید به کسانی بدهید که مهارت این کار را داشته باشند. شما نمی‌توانید بگویید که چون خانه از من است اگر چه من مهارت ندارم ولی حق دارم که این کار ها را بکنم به شما می‌گویند این حق نیست وظیفه است و وظیفه مهارت و صلاحیت کار دارد. در کشور ما از همان آغاز کار سیاست در چپ و راست هر دو مبتدل شده است و این ابتدالی سیاسی تنها بر شعار متکی گردیده است. در چپ شعار زنده باد انقلاب و زنده باد کارگر و در راست هم زنده باد اسلام یگانه معیار بوده است که ما افراد رابه وسیله آن به سوی جنبش خود جلب کرده ایم و به سوال اساسی که سیاست نیز علم است و علم را از محضر استاد باید آموخت و آنچه را از محضر استاد آموخته ایم باید آگاهانه در عمل سیاسی از آن کار گرفت. ما به جای اینکه بگوییم فلان کس در فن نجاری بسیار ماهر بود و باید کار نجاری خانه را به او می‌سپردید ادعا داریم که فلان ولایت یا فلان تنظیم یا فلان شخص به خاطر سابقه جهاد حق داشت که وزیر شود. در این صورت باید گفت که حکومت بر مردم حق کس نیست بلکه این کار وظیفه است و وظیفه رابه کسی میدهند که مهارت داشته باشد و بتواند وظیفه را به درستی انجام بدهد. تا ما این تلقی را بدل نکنیم و کار مهارت را به شخص ماهر ندهیم حال ما برای همیشه زار می‌ماند. چپی های ما برای کارهای خود انقلابی می‌پالیند اما کار شان از آن انقلابی های غیر ماهر شارید و مردم را بر سر شان شوراند و اینک راستی های ما مسلمان می‌جویند و مجاهد اما غیر ماهر و ناوارد در کار. آنان کمپیوتر مغلط جامعه را به انقلابی های دادند که همانند داکتر فیل سرودم فیل را از هم باز نمی‌شناختند. برادر جان کار را به کاردان باید سپرد. امروز که به عنوان حق فلان ولایت وزیر می‌خواهید مردم را طور ی به بیراهه می‌برید که فردا هر ولسوالی برای خود به عنوان حق یک وزیر بخواهد و همین است که؛ "دا وری نه شری گیری".

" فاعتبروا یا اولی الابصار. ۱۸ جنوری ۲۰۱۵ برمنگهم نگارگر



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می‌توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

آیا حکومت بر مردم حق است؟

[n\\_negargar\\_aya\\_hokumat\\_bar\\_mardom\\_haq\\_ast.pdf](#)